تعریف علم اصول

1. **تعریف سنتی علم اصول را بنویسید.**

علم به قواعدی که زمینه‌ساز استنباط حکم شرعی است و به فقیه در این راه کمک می‌کند.

2. **سه اشکال وارد بر تعریف سنتی علم اصول را توضیح دهید.**

الف) تعریف مانع اغیار نیست؛ چون شامل قواعد فقهی نیز می‌شود؛ چرا که قواعد فقهی نیز در مسیر استنباط حکم شرعی قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، از قاعدۀ ما یضمن می‌توان ضامن بودن بایع در فرض فساد آن را استنباط کرد.

ب) تعریف جامع افراد نیست؛ چون شامل اصول عملیه که از مباحث اصلی علم اصول است، نمی‌شود؛ چرا که اصول عملیه در فرض عدم دسترسی به حکم شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ج) تعریف مانع اغیار نیست؛ چون شامل قواعد علم لغت همچون ظهور کلمۀ «صعید» نیز می‌شود؛ چرا که استنباط حکم وجوب تیمم نیازمند تشخیص ظهور آن است.

3. **چگونه می‌توان اشکال عدم مانعیت تعریف سنتی علم اصول نسبت به قواعد فقهیه را دفع نمود؟**

مراد از حکم شرعی در تعریف جعل حکم بر موضوع کلی است. به عبارت دیگر، نتیجۀ قواعد علم اصول حکمی است کلی که دارای جعل واحدی است. مثلاً نتیجۀ حجیت خبر واحد، وجوب سوره در نماز، استحباب دعا هنگام رؤیت هلال و ... است که هر یک از این احکام دارای جعل مستقلی است. اما قواعد فقهی خود چنین جعلی هستند و نتیجۀ آن مصادیقی است از آن جعل واحد. مثلاً قاعدۀ ما یضمن خود جعل حکم کلی ضمان است بر موضوع کلی ما یضمن بصحیحه و با تطبیق آن بر بیع و اجاره و ... مصادیقو تطبیقات این جعل واحد را به دست می‌آوریم، نه این که ضمان در باب بیع دارای جعل مستقلی باشد و ضمان در باب اجاره دارای جعل دیگر و ...

4. **راه حل مرحوم آیت الله خویی برای برطرف نمودن اشکال خروج اصول عملیه از تعریف سنتی علم اصول را توضیح دهید.**

به نظر ایشان مراد از استنباط در تعریف اثبات حقیقی حکم شرعی از راه علم وجدانی یا علم تعبدی (مانند خبر واحد) نیست، بلکه مراد اثبات تنجیزی و تعذیری حکم شرعی است. و همان گونه که خواهد آمد، هم علم وجدانی و هم علم تعبدی و هم اصول عملیه گاه منجز حکم شرعی واقعی (در صورت اثبات تکلیف) و گاه معذر از آن (در صورت نفی تکلیف) است و از این جهت، تفاوتی میان این سه نیست.

5. **دو راهی که برای دفع اشکال سوم تعریف سنتی علم اصول (عدم مانعیت نسبت به قواعد علم لغت) را توضیح داده و اشکالات وارد بر هر کدام توسط شهید صدر را بنویسید.**

راه حل اول از سوی میرزای نائینی ارائه شده است. ایشان معتقدند قاعده اصولی قاعده‌ای که در کبرای قیاس استنباط حکم شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. و قواعد علم لغت مانند ظهور کلمۀ صعید همواره در صغرا

قرار گرفته، باید کبرای حجیت ظهور که قاعده‌ای اصولی است، بدان ضمیمه شود تا بتوان حکم شرعی را استنباط نمود.

اشکال شهید صدر: قید اضافه شده توسط میرزای نائینی قواعد علم لغت را از تعریف خارج می‌سازد، اما موجب خروج برخی دیگر از قواعد اصولی نیز می‌شود؛ مانند ظهور صیغهٔ امر در وجوب، ظهور مفاهیم، ظهور مطلق و ... که همگی همچون ظهور کلمهٔ صعید در صغرای قیاس قرار گرفته و نیازمند کبرای حجیت ظهور هستند. همچنین موجب خروج مسألهٔ اجتماع امر و نهی از تعریف می‌شود؛ چرا که این مسأله نیز چه بنا بر قول به جواز و چه بنا بر قول به امتناع در صغرای قیاس قرار می‌گیرد و در صورت قول به جواز نیازمند کبرای حجیت ظهور اطلاقی و بنا بر قول به امتناع نیازمند کبرای قواعد باب تعارض خواهیم بود و بدون ضمیمهٔ این دو کبرا حکم شرعی قابل استنباط نیست.

راه حل دوم توسط مرحوم آیت الله خویی طرح شده است. ایشان قاعدهٔ اصولی را قاعده‌ای می‌داند که نیازمند قاعدهٔ اصولی دیگر جهت استنباط حکم شرعی نباشد. لذا ظهور کلمهٔ صعید در تعریف داخل نمی‌شود؛ چون نیازمند قاعدهٔ اصولی ظهور صیغهٔ امر (تیمموا) در وجوب است. لازم به ذکر است به نظر ایشان، ظهور صیغهٔ امر در وجوب قاعده‌ای اصولی است و نیاز آن به قاعدهٔ حجیت ظهور آن را از تعریف خارج نمی‌سازد؛ چون به نظر ایشان حجیت ظهور به دلیل اتفاق بر آن، قاعدهٔ اصولی نیست.

اشکال شهید صدر: اولاً اگر مراد از عدم نیاز به قاعدهٔ اصولی دیگر، عدم نیاز در همهٔ حالات باشد، این ضابطه در قواعد اصولی نیز محقق نخواهد شد؛ چرا که مثلاً ظهور صیغهٔ امر در وجوب ـ که به اعتراف آیت الله خویی جزء قواعد اصولی است ـ در بسیاری از حالات نیازمند قاعدهٔ اصولی حجیت خبر واحد است. اما اگر مراد این است که حداقل در یک مورد نیاز به قاعدهٔ اصولی دیگر نداشته باشد، باز اشکال دخول ظهور «صعید» باقی خواهد ماند؛ چون می‌توان جایی را فرض کرد که استنباط فقط متوقف بر تشخیص این ظهور باشد و آن در جایی است که سایر جهات دلیل (سند و دلالت دیگر اجزای کلام و نبود معارض و ...) قطعی باشد.

و ثانیاً قاعدهٔ حجیت ظهور یک قاعدهٔ اصولی است و صرف اتفاقی بودن آن را از اصول خارج نمی‌سازد؛ چون اصولی بودن یک قاعده منوط به اختلافی بودن آن نیست، بلکه اختلاف عارض بر قاعدهٔ اصولی می‌شود.

6. **تعریف مختار شهید صدر از علم اصول چیست؟**

علم به عناصر و قواعد مشترک در استنباط حکم شرعی.

موضوع علم اصول

7. **جامع میان موضوعات مسائل علم اصول و محمولات آن چیست؟**

جامع میان موضوعات عبارت است از ادلهٔ مشترک در استدلال فقهی و جامع میان محمولات آن عبارت است از دلیل بودن یا نبودن.

8. دو دلیلی را که برای ضرورت وجود موضوع برای هر علم ارائه شده، بنویسید و اشکال وارد بر هر یک را توضیح دهید.

دلیل اول: تمایز و استقلال یک علم از علم دیگر به اختلاف موضوعات آن دو علم است. لذا هر علم باید دارای یک موضوع باشد تا مائز میان آن علم و علم دیگر باشد.

اشکال: این استدلال شبیه به مصادره به مطلوب است؛ چون پیش فرض دلیل فرعی از فروعات مترتب بر مدعاست. این که تمایز میان دو علم به اختلاف در موضوع باشد، فرع بر این است که هر علمی دارای موضوعی باشد. اگر نپذیریم که هر علمی دارای موضوع است، به ناچار تمایز میان علوم را بر اساس دیگری ـ مانند اختلاف در اغراض ـ بنا می‌کنیم.

دلیل دوم: تمایز میان علوم یا به اختلاف در موضوعات است و یا به اختلاف در اغراض. اگر به اختلاف در موضوعات باشد، مدعا (وجود موضوع برای هر علم) ثابت خواهد شد. اما اگر به اختلاف در اغراض باشد، پس هر علم دارای غرضی است متفاوت با غرض علم دیگر. از آنجا که غرض هر علم واحد است و امر واحد نمی‌تواند معلول کثیر بما هو کثیر باشد، پس این غرض واحد نمی‌تواند معلول مسائل متعدد آن علم بما هو متعدد باشد. لذا لازم است آن مسائل را مصداقی از یک مسألۀ واحد فرض کنیم که موضوع آن جامع میان موضوعات مسائل و محمول آن نیز جامع میان محمولات مسائل این علم است و آن مسألۀ واحد است که علت این غرض واحد است. موضوع آن مسألۀ کلی همان موضوع علم است. پس تمایز به اغراض نیز در نهایت وجود موضوع را برای هر علم ثابت خواهد کرد.

اشکال: محال بودن صدور امر واحد از کثیر بما هو کثیر تنها در واحد شخصی (جزئی حقیقی) مورد پذیرش است، حال آن که وحدت غرض هر علم یا وحدت نوعی است و یا وحدت عنوانی.

حکم شرعی و تقسیمات آن

احکام تکلیفی و وضعی

9. اقسام احکام وضعی را به همراه ذکر مثال توضیح دهید.

حکم وضعی بر دو قسم است: حکم وضعی که موضوع یک حکم تکلیفی است و حکم وضعی منتزع از یک حکم تکلیفی. قسم اول مانند نجاست که موضوع حکم تکلیفی وجوب اجتناب است و قسم دوم مانند جزئیت که منتزع از حکم تکلیفی وجوب مرکبی مانند نماز است.

10. توضیح دهید چرا احکام وضعی منتزع از احکام تکلیفی دارای جعل مستقل نیستند.

جعل این قسم از احکام وضعی یا بعد از جعل حکم تکلیفی است و یا قبل از آن. فرض اول ممکن نیست؛ چون با وجود جعل حکم تکلیفی دیگر نیازی به جعل دوم نیست و همان جعل اول برای انتزاع حکم وضعی کافی است.

فرض دوم نیز ممکن نیست؛ چون ـ مثلاً ـ جزئیت چه از یک مرکب اعتباری مانند نماز انتزاع شود و چه از یک مرکب حقیقی مانند انسان، در هر صورت خود جزئیت یک امر واقعی است و باید منشأ انتزاعی در عالم

اعتبار یا واقع داشته باشد، تا بتوان آن را انتزاع نمود. وقتی وجوب تکلیفی به نماز هنوز تعلق نگرفته است، یعنی هنوز مرکب اعتباری به نام نماز در عالم اعتبار نداریم تا بتوان جزئیت سوره را آن انتزاع نمود.

11. چرا احکام وضعی که موضوع حکم تکلیفی‌اند، نمی‌توانند منتزع از آن باشند؟

مقتضای موضوع واقع شدن، تقدم آن بر حکم تکلیفی است؛ چون حکم متوقف بر موضوع است و موضوع به منزلهٔ علت حکم است و علت بر معلول مقدم است. اما انتزاع آن از حکم تکلیفی به معنای تأخر آن از حکم تکلیفی است؛ چون تا منشأ انتزاع وجود نداشته باشد، انتزاع ممکن نیست.

12. شبهه‌ای که نسبت به جعل مستقل احکام وضعی موضوع احکام تکلیفی وارد شده، بنویسید و پاسخ شهید صدر به آن را توضیح دهید.

شبهه: نیازی به جعل مستقل چنین حکم وضعی نیست؛ چون بدون جعل حکم تکلیفی که اثری بر این حکم وضعی مترتب نیست. اگر اشیاء نجس همانند اشیاء طاهر وجوب اجتناب نداشته باشند، دیگر جعل حکم نجاست فایده‌ای ندارد. با وجود حکم تکلیفی نیز نیازی به حکم وضعی نیست؛ چون از همان ابتدا می‌توان حکم تکلیفی را مستقیماً بر همان موضوعی که حکم وضعی برای آن جعل شده، جعل نمود و احتیاجی به واسطه قرار دادن حکم وضعی نیست. به عنوان مثال، می‌توان بدون جعل حکم نجاست برای خون، مستقیماً حکم وجوب اجتناب را به خون متعلق نمود.

پاسخ: چنین احکام وضعی دارای ریشه و نکتهٔ عقلایی است. نکتهٔ آن نیز نظام بخشیدن به احکام تکلیفی و تسهیل امر قانون‌گذاری است.

شمول حکم نسبت به عالم و جاهل

13. سه دلیل برای اثبات قاعده اشتراک احکام میان عالم و جاهل بنویسید.

اول: روایات مستفیض؛

دوم: اطلاق ادلهٔ احکام؛

سوم: حکم عقل به استحاله اختصاص حکم به عالمین به آن حکم.

14. توضیح شما در مورد احکامی که مختص به عالم است، با وجود سه دلیل فوق چیست؟

روایات مستفیض و اطلاقات قابل تقیید است؛ لذا وجود چنین احکامی منافاتی با آن ندارد. اما در مورد حکم عقل که قابل تخصیص نیست، خواهیم گفت آن چه به حکم عقل محال است، اخذ علم به حکم مجعول در موضوع حکم مجعول است، اما اخذ علم به جعل در موضوع حکم مجعول هیچ محذوری ندارد و چنین احکامی را باید به صورت دوم توجیه نمود.

15. مراد از قول به تخطئه و دلیل شما بر این قول چیست؟

مراد از این قول این است که شارع در مورد هر رفتاری و در حق همه حکمی واقعی جعل نموده و امارات و اصولی که برای مکلف جاهل جعل شده، گاه مکلف را به این حکم واقعی می‌رساند و گاه نمی‌رساند و به خطا می‌رود.

دلیل این قول نیز همان ادلهٔ اشتراک احکام میان عالم و جاهل است؛ چرا که پذیرش قول تصویب یا به معنای نبودن حکم واقعی از اساس است و یا به معنای اختصاص آن به عالمین.

16. مراد از تصویب اشعری و معتزلی را توضیح داده و ادله ردّ آن را بنویسید.

تصویب اشعری: حکم الهی همان است که مؤدای اصل یا اماره است و اصلاً غیر از این حکمی در واقع وجود ندارد.

ردّ: لسان ادله و حجج این است که در مقام اخبار از حکم خداست. چگونه می‌توانگفت اصلاً حکمی غیر از مؤدای اصول و امارات حکمی نیست؟! پس این امارات و اصول خبر از چه می‌دهند؟!

تصویب معتزلی: خداوند حکم واقعی قطع نظر از امارات و اصول جعل نموده است، اما حکم خداوند مقید است به عدم وجود حجت بر خلاف آن. لذا اگر اماره یا اصلی خلاف آن حکم واقعی بود، حکم خداوند نسبت به شخصی که اماره یا اصل به دست او رسیده، تغییر کرده و مطابق با آن اماره یا اصل خواهد شد.

ردّ: این سخن بر خلاف قاعدهٔ اشتراک احکام میان عالم و جاهل است. مقتضای آن قاعده این است که با علم و جهل مکلف حکم محفوظ است و تغییر نمی‌کند.

حکم واقعی و ظاهری

17. حکم ظاهری و حکم واقعی را تعریف کرده، برای هر کدام یک مثال بزنید.

حکم واقعی، حکمی است که قطع نظر از شک و جهل مکلف جعل می‌شود؛ مانند حرمت خمر. اما حکم ظاهری آن حکمی است که در موضوع آن شک در حکم شرعی اخذ شده است؛ مانند بناء بر طهارت ظاهری گذاشتن هنگام شک در طهارت یا نجاست چیزی.

18. کارکرد عنصر سوم از عناصر مرحله ثبوت حکم شرعی چیست؟ با ذکر مثال توضیح دهید.

کارکرد عنصر سوم در حقیقت تعیین مرکز حق الطاعه است. توضیح این که وقتی مصلحت در چیزی وجود داشت و به تبع ادراک آن مصلحت، ارادهٔ مولا به آن تعلق گرفت، لزومی ندارد در مرحلهٔ سوم دقیقاً بر همان چیزی که دارای مصلحت است، اعتبار وجوب شود، بلکه ممکن است بر مقدمهٔ آن اعتبار وجوب شود یا بر رفتاری ملازم آن اعتبار وجوب شود یا حتی بر رفتاری که شامل این رفتار است، اعتبار وجوب شود. پس در این مرحله تعیین می‌شود که چه چیز بر عهدهٔ مکلف قرار داده شود.

شبهاتی در مورد امکان جعل حکم ظاهری

19. سه شبههٔ مطرح در مورد امکان جعل حکم ظاهری را توضیح دهید.

شبههٔ اول: جعل حکم ظاهری منجر به اجتماع ضدین یا مثلین می‌شود و هر دو محال است؛ چون مقتضای قاعدهٔ اشترک وجود حکم واقعی در فرض شک است. حال اگر این حکم ظاهری مجعول مغایر حکم واقعی باشد، منجر به اجتماع ضدین و اگر مماثل آن باشد، منجر به اجتماع مثلین خواهد شد.
شبههٔ دوم: اگر حکم ظاهری مغایر با حکم واقعی باشد، از آنجا که حکم واقعی با مبادی آن در فرض شک موجود است، نتیجهٔ جعل حکم ظاهری و اجازهٔ تفویت آن مبادی نقض غرض مولا و القاء مکلف در مفسده خواهد بود و چنین چیزی قبیح بوده و از خداوند متعال صادر نمی‌شود.
شبههٔ سوم: حکم ظاهری نمی‌تواند منجز تکلیف واقعی مشکوک و مصحح عقاب مکلف در صورت مخالفت با آن باشد؛ چون بر اساس قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان تنها چیزی که منجز تکلیف است، علم است و حکم ظاهری نمی‌تواند موجب علم به واقع گردد. و حال آن که ـ خواهد آمد که ـ وظیفهٔ حکم ظاهری تنجیز واقع مشکوک است و اگر این کارکرد را از حکم ظاهری بگیریم، جعل آن بدون اثر خواهد بود؛ چرا که در صورت مخالفت با آن هم عقابی متوجه مکلف نخواهد بود.

20. مراد از نظریهٔ جعل حکم مماثل در تفسیر حجیت چیست؟

مراد این است که حکم ظاهری در واقع یک حکم تکلیفی است و جعل حکم ظاهری در واقع جعل حکم تکلیفی مؤدای آن است. به عنوان مثال، وقتی شارع به عنوان یک حکم ظاهری برای خبر ثقه جعل حجیت می‌کند، بدین معناست که هر گاه ثقه خبر از وجوب داد، شارع وجوبی مانند آنچه ثقه از آن خبر داده، جعل می‌کند و هرگاه خبر از اباحعه داد، جعل اباحه مماثل آن می‌کند و ... پس برگشت حکم ظاهری به جعل حکم تکلیفی مماثل با آن چیزی است که ثقه از آن خبر می‌دهد.

21. پاسخ میرزای نایینی نسبت به شبهه تضاد را توضیح دهید.

میرزای نائینی در باب امارات و اصول محرزه معتقد است نظریهٔ صحیح در تفسیر حجیت نظریهٔ جعل طریقیت و علمیت است. در واقع جعل حجیت خبر ثقه به معنای اعتبار علمیت برای ظن حاصل از خبر واحد است و شارع در حقیقت یک فرد اعتباری برای علم ایجاد نموده است. بر این اساس، اصلاً شارع حکم تکلیفی‌ای جعل ننموده تا اجتماع ضدین یا مثلین به وجود بیاید. در واقع شارع یک حکم تکلیفی واقعی جعل نموده که دارای ملاک خاص خود است و همچنین طریقی برای کشف آن واقع و تنجیز آن قرار داده است که گاه به خطا می‌رود؛ همچون علم که طریقی است برای نشان دادن واقع و تنجیز آن اما گاه واقع را به خطا نشان می‌دهد.

22. اشکال شهید صدر به پاسخ میرزای نایینی نسبت به شبههٔ تضاد را توضیح دهید.

اشکال شهید صدر این است که چه حکم ظاهری را بر اساس نظریهٔ جعل حکم مماثل تفسیر کنیم و چه بر اساس نظریهٔ جعل طریقیت، این جعل باید ناشی از وجود ملاکی باشد که مولا را به سوی آن سوق داده است. حال اگر این ملاک در همان چیزی قرار داشته باشد که ملاک حکم واقعی در آن است، مشکل اجتماع ضدین یا مثلین پیش خواهد آمد و تغییر تفسیر حجیت از جعل حکم مماثل به جعل طریقیت مشکل را حل نخواهد کرد.

در واقع، مشکل در مرحلهٔ اعتبار نیست تا با تغییر اعتبار حل شود، بلکه مشکل مربوط به مراحل قبل از اعتبار است.

23. پاسخ آیت الله خویی نسبت به شبهه تضاد را توضیح دهید.

ایشان معتقدند تنافی میان احکام مربوط به مرحلهٔ اعتبار نیست؛ چون صرف اعتبار دو حکم منافی هیچ گونه مشکلی ندارد. اعتبار سهل المؤونه است و در دست معتبر. مشکل اساسی مربوط به عالم ملاکات است و عالم امتثال. عدم امکان جعل وجوب و حرمت مثلاً، اولاً به این خاطر است که وجوب ناشی از مصلحت ملزمه است و حرمت ناشی از وجود مفسدهٔ ملزمه. و اجتماع این دو در فعل واحد ممکن نیست. و ثانیاً به این دلیل است که مکلف در مقام امتثال متحیر است چه کند! یکی او را به سوی رفتاری سوق می‌دهد که دیگری او را از آن دور می‌کند.

اما در محل کلام (اجتماع حکم واقعی و ظاهری)، هیچ یک از این دو مشکل وجود ندارد. اولاً مفسدهٔ حکم واقعی (اگر حرمت باشد) و مصلحت حکم ظاهری (اگر وجوب باشد) در یک محل جمع نشده‌اند تا مشکل اجتماع ضدین یا مثلین پیش آید؛ چون ملاک حکم واقعی در متعلق آن حکم قرار دارد، ولی ملاک حکم ظاهری در خود جعل. ثانیاً مشکل عالم امتثال هم در اینجا پیش نمی‌آید؛ چون فرض این است که مکلف جهل به حکم واقعی دارد و حکم واقعی واصل نشده است؛ لذا امتثالی از مکلف طلب نمی‌کند؛ چون امتثال فرع وصول تکلیف است.

24. اشکال شهید صدر به پاسخ آیت الله خویی نسبت به شبهه تضاد را توضیح دهید.

لازمهٔ قرار دادن ملاک حکم ظاهری در جعل، خالی نمودن آن از حقیقت حکم است؛ چرا که اگر ملاک در جعل باشد، دیگر دلیلی برای امتثال آن از ناحیهٔ مکلف نیست؛ چون ملاک با جعل ـ که فعل مولاست ـ محقق شده است و دیگر چیزی نیست تا مکلف با امتثال خود آن را تحصیل کند.

25. چرا پذیرش این که مصلحت در خود جعل باشد مساوی با تفریغ حکم از حقیقت آن است؟

اگر ملاک در جعل باشد، دیگر عقل حکم به وجوب امتثال آن نمی‌کند؛ چون ملاک با جعل ـ که فعل مولاست ـ محقق شده است و دیگر چیزی وجود ندارد تا مکلف با امتثال خود آن را تحصیل کند.

26. راه حل شهید صدر برای حل شبههٔ اجتماع ضدین یا مثلین در باب جعل حکم ظاهری چیست؟ توضیح دهید.

جعل حکم ظاهری دارای ملاک است و این ملاک اولاً در جعل نیست تا اشکال وارد بر نظریهٔ آیت الله خویی بر آن وارد شود و ثانیاً ملاکی مستقل از ملاک حکم واقعی نیست تا اجتماع ضدین یا مثلین محقق شود، بلکه ملاک جعل حکم ظاهری همان ملاک حکم واقعی است. توضیح این که جعل حکم ظاهری در فرض اختلاط ملاکات صورت می‌گیرد. یعنی شارع ملاحظه می‌کند که مکلف دچار شک در حکم واقعی شده است و از یک طرف احتمال حرمت می‌دهد و از طرف دیگر احتمال اباحه (در شبهات تحریمیه)؛ لذا نمی‌داند این فعل دارای

مفسدهٔ شدید است یا نه. در چنین وضعیتی مولا دو راه در پیش رو دارد: یا ملاک حرمت واقعی را ترجیح بدهد و به مکلف دستور دهد در تمامی موارد شبههٔ تحریمیه بنا را بر حرمت بگذارد، یا ملاک اباحه (در صورتی که اباحهٔ اقتضایی باشد و دارای ملاک) را ترجیح دهد و آزادی مکلف در نظر او مهم‌تر باشد و لذا در تمامی موارد به مکلف بگوید بنا را بر اباحه بگذارد. روشن است چه مولا گزینهٔ اول را اختیار کند و چه گزینهٔ دوم را، آن چه باعث این ترجیح شده، همان اهمیت ملاک واقعی است. حال اگر مولا گزینهٔ اول را انتخاب کند و حکم به حرمت ظاهری تمامی محتمل الحرمه‌ها کند، این به معنای تغییر ملاک مباحات واقعی که در اثر این اختلاط محکوم به حرمت ظاهری شده‌اند، نیست و ملاک حرمت در آن ایجاد نشده است، بلکه بدین خاطر است که تضمینی باشد برای حفظ ملاک مهم‌تر یعنی ملاک حرمت. و همچنین اگر گزینهٔ دوم را اختیار کند و حکم به اباحهٔ ظاهری تمامی محتملات کند، باز به معنای تغییر ملاک حرام‌های واقعی که در اثر این اختلاط محکوم به اباحهٔ ظاهری شده‌اند، نیست و ملاک حرمت کماکان باقی است، بلکه بدین خاطر است تا تضمینی باشد برای حفظ ملاک مهم‌تر که ملاک اباحه است.

27. تعریفی که شهید صدر در پایان از حکم ظاهری ارائه می‌دهد، چیست؟

خطاباتی که ملاکات و مبادی مهم‌تر در نظر مولا را در موارد اختلاط میان ملاکات و مبادی ـ به نحوی که حفظ یکی منافی حفظ دیگری است ـ معین می‌کند.